

هر که تنها به قاضی شود راضی باز آید.

«تمثیل»

زیرا که سرخ روی بیرون آید

به فیروزی خود دلاور شده است

بدین نامه که کردی سوی کهنتر

خصم تنهاگر برآرد صد نفیر

هر آن کس، کورود، تنها به قاضی

شاد باشد هر که سوی داوران تنها شود.

قطران (۱)

قاضی واقعی به نظر مولوی

نایب حقست و سایه عدل حق

کو ادب از بهر مظلومی کند

آنک بهر خود زند اوضا منست

چون قلم در دست غداری بسود

چون غرض آمد هنر پوشیده شد،

خشم و شهوت مرد را حول کند

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار،

هر کو به پیش قاضی تنها شد

ناصر خسرو

همانا که تنها به داور شده است

نظامی

تو خود تنها شدستی پیش داور

ویس و رامین

هان و هان بی خصم قول او بگیر

مولوی

ز قاضی خرم آید، گشته راضی

عطار

آینه هر مستحق و مستحق

نه برای عرض و خشم و دخل خود

و آنک بهر حق زند او آمنت؟

لاجرم منصور بردادی بسود

مولوی

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

مولوی

ز استقامت روح را مبدل کند

کی شناسد ظالم از مظلوم زار؟

مولوی

مولوی نیز به دشواری شغل «قضا» اشاره می کند و قاضی را جاهلی می داند که میان

دو عالم، یعنی اصحاب دعوی باید داوری کند:

قاضی بنشاندند و می گریست

این نه وقت گریه و فریاد تست

گفت آه، چون حکم راند بیدلی

آن دو خصم از واقعه خود واقفند

جاهلست و غافلست از حالشان

گفت نایب قاضیا گریه ز چیست؟

وقت شادی و مبارکباد تست

در میان آن دو عالم، جاهلی

قاضی مسکین، چه داند زین دویند؟

چون دود، در خونشان و مالشان؟

گفت خصمان عالمد و علنی
زانکه تو عات لرداری در میان،
آن دو عالم را غرضشان کور کرد،
جهل را بی علتی عالم کند،
تا تو، رشوت نستدی بیننده‌ای،
از هوا، سن خوی را وا کرده‌ام

جاهلی تو لیک شمع ملتسی
آن فراغت هست نور دیدگان
علمشان راعلت اندرگور کرد
علم را علت کزو ظالم کند
چون طمع کردی، ضریب و بنده‌ای
لقمه‌های شهوتی کم خورده‌ام

در ایران به حکایت کتب و منابع تاریخی از دیر باز تظاهراتی برای اجرای حق و عدالت صورت می‌گرفته است تا جایی که گاه، سلاطین به پیروی از تمایلات عمومی هفته‌ای یکی دوبار «به مظالم می‌نشستند» یعنی به دعاوی مردم مستقیماً و بی‌واسطه رسیدگی می‌کردند. چنان که ابوالفضل بیهقی از قول سلطان مسعود می‌نویسد: «... در هر هفته دوبار مظالم خواهد بود مجلس مظالم و در سراگشاده است. هر کس را که مظلمتیست بپایند آمد و بی‌حشمتی سخن خویش گفت تا انصاف تمام داده آید و بیرون مظالم (یعنی علاوه بر این که سلطان رسیدگی می‌کرد) آنکه حاجب غازی سپاهسالار درگاه است و دیگر معتمدان نیز هستند. نزدیک ایشان می‌باید آمد به درگاه و دیوان، و سخن خویش می‌باید گفت تا آنچه می‌باید کرد ایشان می‌کنند و محبوبان را پای برگشایند، تاراحت آمدن ما، به همه دلها برسد، آن‌گاه اگر پس از این کسی به راه تهور و تعدی رود، سزای خویش بیند.»

در تاریخ برمکیان که بنا بر حدس استاد فقید عبدالعظیم قریب ترجمه و تحریر محمد هرویست، نحوه به مظالم نشستن چنین توصیف شده است:

«... یک روز جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک اندر سایه کوشک به مظالم بنشست و خلق بسیار گرد آمد و قصه‌ها بروی عرض همی کردند و او تویع می‌کرد تا آفتاب برسروی تافت. سرقه‌ای از دیبا بیاوردند و بر فراز سر او بداشتند تا سایه‌گیرد او را، و او همچنان تویع می‌کرد. دو دست تویع بگرد، آن‌گاه برپای خاست و دیران را گفت: «این تویعها نسخت کنید که این، بهری آنست که از قاضیان و فقها بپایند پرسیدن و مناظره کردن و بهری آنست که با بازرگانان و بعضی با دهقانان راست باید داشتن.» پس دیران آن تویعها را نسخت کردند و هر نوعی جدا کردند، در اهل آن نوع عرضه کردند...»^۱

نظام الملک برای حسن جریان امور به شاه توصیه می‌کند که هفته‌ای دوبار به مظالم بنشیند و به شکایت و اظهارات مردم رسیدگی کند. «چاره نیست پادشاه را از آن که در هفته دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی‌واسطه، و چند قصه (یعنی پیش آمد) که مهتر بود باید عرضه کند و در هر یک مثالی (یعنی فرمانی) دهد. چون این خبر در مملکت پراکنده شود، ظالمان را شکسته می‌دارد، دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد (یعنی نتواند) بیداد کردن از بیم عقوبت.»^۲

ولی در عمل، سلاطین و عمال حکومت به اجرای عدالت توجه نداشتند و غالباً

۱. کور، (با بنا)

۲. ذبح‌الله سفا، گنجینه سخن، ج ۲، ص ۴۲.

۳. سیاستنامه، به اهتمام هوبرت، بهمن، ص ۱۹.

دادخواهان موفق به دیدار شاه نمی‌شدند و اگر پافشاری می‌کردند ممکن بود که فرمائی برای رسیدگی به شکایت آنها صادر شود. ولی این فرامین برای حل و تصفیه دعوی مؤثر نبود. گاه، مردم پس از گرفتن نامه به محل خود نمی‌رفتند و عمال درباری به زور این مردم بی‌پناه را از درگاه شاه می‌رانند. خواجه در این باره می‌نویسد: «نامه‌هایی که از درگاه نویسند، بسیارند و هر چه بسیار شود حرمتش برود، که تا مهمی نشود از مجلس عالی چیزی ننویسند و چون نویسند باید که حشمتش چنان بود که کس را زهره آن نباشد که آن را از دست بنهد تا فرمان را پیش نبرد. اگر معلوم گردد که کسی بر فرمان به چشم حقارت نگریسته است و اندر قیام کردن به‌سمع و طاعت کاهلی کرده است او را مالش بلیغ دهند اگرچه از نزدیکان بود.»

استاد نفیسی در کتاب خاندان طاهری در پیرامون دادگستری آن دوران چنین می‌نویسد: «دادگستری و قضاوت البته جنبه شرعی داشت و بنابر احکام اسلامی بود، در پایتخت، کسی را که بر همه داوران ریاست داشت «قاضی القضاة» یا «اقضی القضاة» می‌گفتند و وی از محترمترین مأموران دولت بود و به فرمان دربار خلافت، عزل و نصب می‌شد، در هر آبادی بزرگ و کوچک و در هر محل از شهر، یک تن قاضی بود که به دعاوی مردم می‌رسید و در میان مردم حکم می‌کرد و نکاح و طلاق و خرید و فروش و بخشش و ارث و هرگونه داد و ستد مردم با او بود و می‌بایست در مجلس عام و در حضور همه مردم به کار برسد و مجلسی را که در آن می‌نشست و همه حق حضور در آن داشتند محکمه می‌گویند. قاضی مکلف بود در هر کاری از مدعیان، شهود و گواهان بخواهد و عده شهود بسته به اهمیت دعوی بود.

شاهد باید عادل باشد و قاضی او را بشناسد و از عدالت و راستگویی او مطمئن باشد و اگر در آن شک داشت، دیگری که به عدالت معروف بود و او را عدل می‌گفتند، می‌بایست در محضر قاضی به عدالت او شهادت دهد و گاهی او را هرکی می‌نامیدند. حدی را که برای سیاست لازم ببیند می‌بایست در ملاءعام و در حضور همه مردم بزنند و قاضی خود به دست خویش بزند.

در شهرها یکی از مهمترین بازماندگان خاندان رسالت مقام نقیب الاشراف داشت و همه سادات و افراد خاندان رسالت را سرپرستی می‌کرد و به کارشان می‌رسید و زندگی مادی و معنوی ایشان را اداره می‌کرد.»^۱

شاهد عادل: چنان که اشاره شد، یکی از مشاغل مهم و مؤثر آن ایام شغل شهادت دادن بود که تحت عنوان «عدالت» در کتاب مقدمه ابن خلدون یاد شده است. به این ترتیب که عمده‌ای با در دست داشتن اجازه نامه‌ای از قاضی وقت می‌توانستند در محاضر، گواهی دهند. گواهی این اشخاص در سجلات یعنی در دفتری که قاضی صورت دعاوی و حکم و چکهای معاملات و مانند آنها را در آن می‌نویسد، ضبط و وارد می‌گردید و هر یک از متدعیان می‌توانستند به مندرجات این دفاتر استناد جویند.

ظاهراً سجلات صورت بسیار ناقصی است از دفاتر اسناد رسمی امروز که به کمک آنها حقوق و املاک و دیون و سایر معاملات مردم حفظ می‌شد. باید متذکر بود قضات مسئولیت از رگی در تعیین این اشخاص به عهده می‌گرفتند و موظف بودند که قبل از نصب آنان به این سمت حساس، درباره خلق و خو و خصوصیات اخلاقی آنها تحقیق کنند و چنان که بدون مطالعه در این امور کسی را به این مقام برمی‌گزیدند اگر عملی برخلاف حق و عدالت از آنان سر می‌زد مسوول آن قاضی بود. این اشخاص غیر از داشتن سواد، معمولاً کمایش به مسایل فقهی آشنا بودند.

دادگستری یعقوب بطوری که در تواریخ آمده است، یعقوب «... هر روز بر بالای کوشک خود می نشست، و هر کس که شکایت یا عرضحالی داشت به پای کوشک می آمد و با وی بی واسطه سخن می گفت. نوشته اند که روزی یعقوب بر بالای کوشک نشسته بود، از دورسردی را دید که بر سر کوبی سر به زانو نهاده است. دانست که آن مرد را غمی است، به حاجب خود فرمان داد تا او را حاضر کرد و از حال وی پرسید. مرد گفت اگر امیر خلوت کند، شرح حال خود بگویم. یعقوب امر کرد تا حاضران دور شدند. آن مرد گفت ای امیر حال من سخت تر از آن است که حکایت بتوانم کرد، یکی از سرداران تو هر شب، بی اجازه من از بام خانه فرود می آید و بر دختر من چشم دارد و مرا با او یارای مخالفت و جنگ نیست. یعقوب از گفته او در عجب شد و از این که زودتر شکایت نکرده سلامت کرده، و سپس او را گفت که چون آن سردار شب دیگر به خانه تو فرود آید، اینجا به پای کوشک آی، مردی با سپرو شمشیر با تو خواهد آمد و انتقام تو از او خواهد گرفت. آن مرد شب دیگر به پای کوشک آمد، کسی با سپر و شمشیر آنجا منتظر بود، با وی به خانه رفت و آن سردار، در خانه او بود، آن مرد شمشیر بر کشید و سردار را هلاک کرد، سپس گفت چراغی بیفروز. صاحب خانه چون چراغ بر افروخت، یعقوب را دید که خود برای اجرای عدالت آمده بود. یعقوب نان و آب خواست و بخورد و سوگند یاد کرد که از آن ساعت که تو راز خود با من گفتی شرط کردم که هیچ نخورم تا دل تو از این نگرانی و اندوه برهالم... روز دیگر فرمان داد تا جسد آن سردار را در نظر عام نهادند و منادی کردند که سزای نافرمانان و تبه کاران این است.»^۱

ناگفته نماند که نظیر این داوری را به سلاطین دیگر نیز نسبت داده اند. همچنین گویند: «روزی شخصی نزد سلطان محمود به دادخواهی آمد، سلطان از احوال او پرسید. گفت مرا در خلوت بخوان تا ماجرا بگویم، چون محمود او را در خلوت طلبید، گفت که خواهرزاده تو هر شب به خانه من می آید و مرا به ضرب تازیانه از خانه خود بیرون می کند و با زن من تا صبح می باشد و من در این مدت تمامی اسرا و اعیان دولت را گرفته ام، هیچ کس را یارای آن نیست که به عرض برساند، اکنون به تو که پادشاهی، توسل می جویم. بالاخره سلطان محمود شبی به هدایت شاکعی، روانه خانه مرد گردید و چون متوجه صحت گفتار او شد، خنجر برآورد و سر خواهرزاده خود را از تن جدا ساخت.»^۲

۱. سرالله فلسفی، چند مقاله تاریخی، ص ۱۵۱.

۲. در پیرامون تاریخ بیبقی، ۱۱۳۱، ج ۱، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

داوری اسمعیل سامانی

در کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات چنین آمده است: «روزی اسماعیل در اطراف مرو می‌گذشت، شتری را دید که در مزرعه مردم می‌چرد و از کشت آنان می‌خورد. به غلام گفت برو و ببین که شتر، داغ که دارد (یعنی متعلق به کیست) چون شنید که داغ امیر دارد، ساربان را بخواند و علت را برسد. وی گفت از دوش شتر فرار کرده و چون سحرگاه به فرار او واقف شدم به جستجو پرداختم. امیرگفت که چون عذر تو پسندیده افتد خداوند کشت را بیاور تا بهای آن بدهم، چون صاحب مزرعه آمد، امیر همان دم بهای غله به نرخ روز تقد به او داد، آن‌گاه حاضران را گفت اگر من انصاف از خود ندهم، انصاف از کسان نتوانم ستد...»^۱

قضاوت سبکتکین

بیهقی در تاریخ خود ضمن بیان اصول سیاست و مملکتداری سبکتکین می‌نویسد: «متظلمی به در سرای پرده آمد و بخروشید... امیر مرا آواز داد، پیش رفتم. گفت آن متظلم که خروش می‌کند بیار. بیاوردم، وی را گفت از چه می‌نالی؟ گفت سرد درویشم و درخت خرما دارم... پیلبانان خرمای من رایگان می‌برند. الله‌الله خداوند فریاد رسد مرا... ما دو غلام سوار با وی بودیم، برتقیم و متظلم در پیش... من رفتم و مردک به خرما ربودن مشغول بود. چون حرکت من بشنید باز نگرست تا بر خویشتن بجنبید. بدو رسیده بودم و او را گرفته... امیر فرمود تا رسن آوردند و پیلبان را با رسن استوار بستند و متظلم را هزار درم دیگر بداد و درخت خرمای از وی بخريد و حشمتی بزرگ افتاد، چنان که در همه روزگار اسارت او ندیدم و نشنیدم که کس را زهره بودی که در هیچ جای سیبی و پشیزی از کسی به غصب بستدی. و چند بار به بست رفتم و پیلبان بر درخت بود، آخر رسن بریدند و بیفتاد. و از چنین سیاست باشد که جهان را ضبط توان کرد.»^۲

داوران در عهد عضدالدوله، عضدالدوله ابوسعید بشر بن‌الحسین را بعنوان قاضی القضاة برگزید و او از طرف خود چهار نفر را معین کرد تا در چهار گوشه بغداد به امر قضا مشغول باشند بشر تا وفات عضدالدوله به این سمت باقی بود (مسکویه، ج ۴، ص ۳۳۹) بشر بن‌الحسین داودی قاضی القضاة فارس و عراق و جمیع نواحی تحت تصرف عضدالدوله بود. (آثار البلاد ص ۲۱۲)^۳

اکنون سازمانهای انتظامی بعد از اسلام را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

امیر حرس: به نظر بارتلد در دربار سلاطین ایران بعد از اسلام مهمترین شغل در درگاه سلاطین مقام حاجب بزرگد یا حاجب‌الحجاب بود که در حقیقت رئیس خدام دربار بود. و پس از او دومین شغل از لحاظ اهمیت شغل صاحب حرس یا «امیر حرس» بود که از زمان معاویه ایجاد شد. «معاویه نخستین فرمانروای اسلامی بود که خویشتن را در شکوه و جلال پادشاهی محاط ساخت. و در آنجا شغل صاحب حرس، بی شک وجوه مشترک بسیار با شغل رئیس نگهبانان یا صاحب‌الشرط داشت. صاحب‌الشرط در عین حال رئیس نظامی شهر بود، طبری در داستانی که درباره یکی از حکام اموی نقل می‌کند «حرس» و «شرط» را به یک

۱. سعید نفیسی، احوال و آثار دودکی، ص ۳۳۳.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۵۸۲. ۳. به نقل از شاهنشاهی عضدالدوله، پیشین، ص ۵۶.

معنی به کار می برد. در دربار خلیفه اشخاص مختلف، شاغل این دو شغل بودند، چنان که دیدیم در بغداد برجسته ترین افراد خاندان طاهریان و صفاریان شاغل این شغل بوده و یا لاقلاً اسماً این مقام را داشته اند.

صاحب حرس (لاقل در زمان عباسیان مجری اصلی احکام خلیفه بود. نظام الملک از زبان خلیفه مأسون، سخنان زیر را نقل می کند: «مأسون خلیفه روزی با ندیمان خود گفت، من دو امیر حرس دارم و کار هر دو از بامداد تا شب گردن زدن است و دست و پای بریدن و چوب زدن و به زندان کردن است.»^۱

مشخصات خارجی این مقام مطابق با مفهوم و هدف آن بود، در زمان اسویان صاحب شرط پیشاپیش حاکم با نیزه حرکت می کرد، نظام الملک می خواهد که در کاخ شاهی همیشه ۵ چوبدار در اختیار صاحب حرس باشد. «بیست با چوب زروبیست با چوب سیم، ده با چوبهای بزرگ.» پس از روی کار آمدن سلجوقیان، از شدت استبداد سلاطین بطور محسوس کاسته شد. بارتولد می نویسد: «پیشوای قوم صحرائین که از لحاظ وضع ظاهر و پوشاک به زحمت از لشکریان خویش مشخص و در همه رنجهای ایشان شریک بود، نمی توانست به صورت سلطان مستبدی همچون محمود یا سعود در آید. شایسته توجه بسیار است که شغل منفور صاحب حرس در زمان سلجوقیان بالکل فاقد اهمیت گردید.»^۲

مقام صاحب خبر نیز بلامتصدی ماند، دستگاه جاسوسی، حس اخلاقی وحشیان را جریحه دار می ساخت. نظام الملک که طرفدار دستگاه مزبور بود، پاسخ الب ارسلان را به این پرسش، که چرا کسی را به مقام صاحب خبر منصوب نمی کند به شرح زیر نقل کرد: «چون من صاحب خبری نصب کنم، آنک مرا دوست دل و یگانه باشد و با اعتماد و دوستداری و یگانگی خویش صاحب خبر را وزنی نهد و او را رشوتی ندهد و آنک مخالف و دشمن من بود با او دوستی کرده او را مال ببخشد. چون چنین باشد ناچار صاحب خبر همیشه از دوستان به سمع ما خبر بد رساند و از دشمنان خبر نیک و سخن نیک و بد همچو تیر باشد، چون تیر بیاندازی آخر یک تیر بر نشانه آید، دل ما، هر روز بر دوست گرانتری شود و بر دشمن خوشتر. پس به اندک روزگار دوست دورتر می شود و دشمن نزدیکتر تا جای دوست، دشمن بگیرد. آنک از آن خلل تولد کند، کسی در نتواند یافت.»^۳ منکر نتوان شد که از این سخنان نه تنها اعتمادی شریفانه به آدیبان می تراود، بلکه گواه بر عقل سلیم شخصی است که هنوز تمدن فاسدش نکرده. دستگاه جاسوسی یک نقص دیگر هم داشت، به این معنی که ممکن بود علیه سلطان به کار رود. مثلاً «اگر محمود جاسوسانی بر پسر خویش سعودگماشته بود، سعود نیز در دفتر خانه پدر، جاسوسانی داشته. از دیگر سو نظام الملک که شغل صاحب خبر را یکی از قواعد نظام دولت و ملک می شمارد، حق دارد. زیرا که حذف دستگاه جاسوسی بدون آن که به جای آن نظارت مؤثر و واقعی بر قرار شود، ممکن بود فقط خود کاسی و بی بندوباری شاهزادگان و ایلیان را شدید و افزون سازد.»^۴

۱. سیاستنامه، پیشین، ص ۱۷۲.

۲. ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۹۰.

۳. همان کتاب، ص ۶۴۳. ۴. سیاستنامه، پیشین، ص ۷۹ تا ۸۹.

نظام الملک در فصل سی و نهم کتاب خود از موقعیت انتظامی امیر حرس سخن می‌گوید و او را چنین توصیف می‌کند: «امیر حرس به‌همه روزگار یکی از شغلهای معظم بوده است از امیر حاجب بزرگ هیچ‌کس از امیر حرس به‌درگاه بزرگتر نبود از آنک شغل او به‌سیاست تعلق دارد، همه از خشم و عقوبت پادشاه بترسند و چون پادشاه بر کسی خشم گیرد، او را فرماید گردن زدن و دست‌وپای بریدن و به‌دار کردن و چوب زدن و به‌زندان بردن و در چاه کردن. و مردمان از بهر جان خویش باک ندارند مال و نعمت فدا کردن. و همیشه امیر حرس را کوس و علم و نوبت بوده است و مردمان به‌مثل، از او بیش ترسیدی که از پادشاه. و اندر این روزگار، این شغل خلق شده است و رونق این کار برده‌اند. اقل حال پنجاه مرد چویدار باید که مدام بر درگاه باشند. بیست با چوب‌زر و بیست با چوب سیم و ده با چوبهای بزرگ. و امیر حرس باید که او را آلتی و برگی بود هر چه نیکوتر و حشمتی بود هر چه تمامتر...»^۱ بارتولد از روش کار آزاد منشانه سلاطین ساجوقی به‌نیکوی یاد می‌کند و می‌گوید: «سیاست و روش اجتماعی آنها با امثال سعود و محمود غزنوی قابل قیاس نبود. به‌همین علت از ایجاد سازمانهای جاسوسی خودداری کردند.»^۲

در دروان بعد از اسلام مانند قرون گذشته، اشخاص خائن یا مظنون به‌خیانت، بدون اینکه مورد بازجویی دقیق قرار گیرند، اسواال منقول و غیر منقولشان ضبط می‌شد، سپس مورد مجازاتهای دیگر قرار می‌گرفتند. کسانیکه علیه حکومت موجود قدمی بر می‌داشتند، به شدیدترین وجهی کیفر می‌دیدند. گاه آنان را خفه می‌کردند و زمانی سر می‌بریدند یا به‌دار می‌آویختند و یا پوست آنها را کنده توی آن‌گاه می‌ریختند و در شهر می‌گردانیدند تا دشمنان دولت عبرت گیرند.

با اینکه نظام الملک و فرزندانش چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، چندان به‌عدل و انصاف دلبستگی نداشتند، معذک این وزیر برای حفظ نظام «بوژوا فتودال» دوران خود، هشت قرن پیش، از لزوم آزادی و استقلال قضات و بی‌نیازی آنان سخن می‌گوید و معتقد است که باید به‌قاضی حقوق کافی داد، و او را در اظهار نظر و اعلام رأی آزاد گذاشت و به‌احکام و فرامین قضایی او گردن نهاد، تاحرمت و حشمت قضات برجای ماند.

نظام الملک در فصل ششم کتاب خود تأکید می‌کند که مردانی عالم و زاهد برای شغل قضا انتخاب کنید و به‌آنان حقوق کافی بدهید و آنها را از هر جهت تقویت کنید تا حکم به‌ناحق ندهند و دادگستری مسلعبه زورمندان نشود. «باید که احوال قاضیان مملکت یکان‌یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه‌دست تر باشد، او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه‌چنین بود او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد نشانند و هر یکی از ایشان به‌اندازه او کفاف و شاهره اطلاق کنند تا او را به‌خیانتی حاجت نیفتد. این کار مهم و نازک است، از بهر آن که ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلط‌اند. چون حاکمی به‌جهل یا طمع یا به‌قصده اسضای حکمی کند و سجلی دهد، بر حاکمان دیگر لازم شود آن

۱. سیاستنامه، به اهتمام فردینی، فصل ۲۹، ص ۱۴۱.

۲. ترکستان‌نامه، پیشین، ص ۶۴۲.

حکم بد را معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را مغزول کردن و مالش دادن. و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق در سرای او نگاه دارند. و اگر کسی تعذری کند و به مجلس حکم حاضر نشود و اگر محتشم بود او را به عنف و کُره حاضر کنند که قضا به روزگار، پاران پیغمبر (ع) به تن خویش کرده‌اند و کسی دیگر را نفرموده‌اند از بهر آن تا جز راست آرد...»^۱

نظام الملک در فصل پنجاهم کتاب خود به وضع رقت بار مردم، و عدم توجه مقامات دولتی و درباری به شکایات خلق اشاره می‌کند و می‌نویسد: «همیشه مردم بسیار از متظلمان بر درگاه مقیم می‌باشند و اگر چه قصه را (یعنی شکایت را) جواب نمی‌یابند، نمی‌روند و غریب و رسول که بدین درگاه آید و این فریاد و آشوب ببیند چنان پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم می‌رود بر خلق. این در بدیشان باید بست تا حاجات غریب و شهری جمله گوش کنند و بر جای نویسند. و چون مثال به ایشان رسید، باید که در حال بازگردند تا این فریاد و آشوب لمالد.»^۲

در عهد سلاجقه از برکت روش آزادمنشانه‌یی که بعضی از شهریاران این سلسله داشتند، گفتگو و اعلام شکایت به آنان تاحدی امکان پذیر بود... در ابتدای سلطنت ملکشاه، وقتی که تازه نظام الملک فرمانده

دادخواهی از ملکشاه سلجوقی

مطلق امور مملکت شده بود دو نفر از اهل عراق سفلی به اردوی ملکشاه رفته در سر راه سلطان ایستادند و موقعی که سلطان از آنجا می‌گذشت پیش رفته و شکایت کردند که امیرخمارتکین که املاک ما دو برادر جزء اقطاع اوست ما را مصادره کرد و هزار و شصت دینار از ما بستد و دودندان یکی از ما را بشکست، اگر داد ما را ندهی خدا میان ما و سلطان حکم کند. سلطان از اسب خویش از بر آمد و ایشان را گفت: هر یک از شما یک آستین مرا بگیرید و با هم، مرا به نزد خواجه حسن (نظام الملک) ببرید. ایشان قبول نمی‌کردند تا ایشان را سوگند داد و بدین وضع بجانب خیمه خواجه رفتند. نظام الملک مطلع شد و بهشتاب بیرون آمد، به استقبال سلطان رفت و زمین پوشیده پرسید که سلطان عالم را چه بدین کار واداشت؟ ملکشاه گفت: من تو را متقلد امور ساختم که خود مؤاخذ نباشم و اگر رنج و ستمی بر عایا رسد تو مسئولی فردا در بارگاه عدل الهی اگر مسلمانان حقوق خویش از من بخواهند من به تو رجوع خواهم کرد به کار من و کار خود نیکو بنگر! خواجه به کار آنان رسیدگی کرد و مال آن دو برادر را به ایشان داد.»^۳

راه مرعوب کردن عناصر فاسد و گمنامکار: وضع عمومی، در دوره قرون وسطا با عصر جدید قابل قیاس نیست. از مشخصات بارز آن دوران فقدان تمرکز و نبودن امنیت است. در تمام دوره فتودالیه به علت نبودن وسایل نقلیه سوتوری وضعف تشکیلات و سازمانهای انتظامی و دور و پراکنده بودن مناطق نفوذ سلاطین، ایجاد امنیت و آرامش در سراسر حوزه قدرت پادشاهان، کاری مشکل و دشوار بود، به همین مناسبت در این دوران تاریخی، در شرق و غرب دستبرد به کالای بازرگانان، و تهدید حیات و آزادی افراد بخصوص در مناطق دور-

۱. سیاستنامه، پیشین، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۲۴۵ به بعد.

۳. مجتبی مینوی، نقد حال، ص ۳۳۸.

دست امری عادی بود. هر کس سفر دور و درازی در پیش می‌گرفت، زیاد به برگشتن خود امیدوار نبود.

در این دوره خداوندان قدرت برای ایجاد امنیت و آرامش نسبی چاره‌ای جز شدت عمل نداشتند و هر چند یک بار یکی دو تن از گناهکاران را بشدت در ساء عام برای عبرت دیگران مجازات می‌کردند. نظام‌الملک ضمن حکایتی در فصل بیست وهفتم کتاب خود در تأیید این موضوع می‌نویسد: «... روزی چشم البتکین بر غلامی ترک افتاد از آن خویش، توپره کاه و مرغی بر فراق بسته. گفت آن غلام به من آرید. پیش او بردند، پرسید که این مرغ از کجا آورده‌ای؟ گفت از روستایی بستدم. گفت هر ماهی بیستگانی و مشاخره از من نمی‌ستانی؟ گفت می‌ستانم. گفت پس چرا به زر نخری و چرا به ظلم بستدی. در وقت فرمود تا آن غلام را بدو نیم زدند، همانجا بر سر راه با آن توپره کاه پیاویختند و سه روز منادی کردند که هر آن کس که مال مسلمانان ستاند، همچنان با او کنم که غلام خود را کردم...»^۱

در کتاب جامع‌العلوم فخر رازی در بابی که از غزنویان سخن رفته، می‌نویسد: «پس از آن که ابوعلی سیمجور به مخالفت امیر نوح برخاست، نوح از سبکتکین و محمود کمک خواست پس از چندین حرب، سرانجام ابوعلی به چنگ دشمن افتاد. محمود او را در قفس آهنین کرد و همچنان محبوس می‌داشت تا بمرد. ولایت خراسان بر امیر نوح بن منصور مقرر بود.»^۲

ابوالفضل بیهقی رفتار سلطان محمود را در خوارزم نسبت به البتکین و کسان دیگری که متهم به قتل خواهر او بودند، چنین توصیف می‌کند: «... خونیان و همگان را سربرهنه پیش امیر آوردند، امیر سخت شاد شد ازین گرفتن خونیان و فرمود تا ایشان را به حرس بردند و باز داشتند... چون از این فارغ شد فرمود تا سهدار بزدند و این سه تن را پیش پیلان انداختند تا بکشند. پس بر دندانه‌های پیلان نهادند تا بگردانند و منادی کردند که هر کسی که خداوند خویش را بکشد ویرا سزا این است. پس بر آن دارها کشیدند و به رسن استوار بستند و روی دارها را به خشت پخته و گچ محکم کرده بودند. چون سه پل و نام ایشان بر آن لبتند و بسیار مردم را از آن خونیان به دو نیم کردند و دست و پای بریدند و حشمتی سخت بزرگ افتاد. امیر رضی‌الدعنه بازگشت مظفر و منصور و بسوی غزنین رفت و قطار اسیران از بلخ بود تا لاهور و ملتان و ماسونیان را بقلعتها بردند و موقوف کردند.»^۳ در آن دوره جرمه کردن و شلاق زدن جزو کیفیهای خفیف بود.

در تاریخ بیهقی ضمن وقایع سال ۴۲۲ می‌خوانیم: «پس از آنکه بویکر حصیری و پسرش سورد سخط سلطان قرار گرفتند، خلیفه شهر آن دو را با جبه و سوزه به‌خانه خواجه بزرگ آورد، خواجه بزرگ به آنان می‌گوید: «هر چند خداوند سلطان فرموده بود تا ترا و پسرت را هر یکی هزار عقابین بزنند، من بر تو رحمت کردم و چوب بتو بخشیدم پانصد هزار دینار ببايد داد و چوب باز خرید و گرنه، فرمان را به‌سارعت پیش رفت، نباید که هم چوب خورید و هم

۱. سیاستنامه، پیشین، فصل ۲۷.

۲. د پیرامون تاریخ بیهقی، کردآردی استاد نفیسی، ج ۲، ص ۴.

۳. تاریخ بیهقی، فیاض، ص ۹۲۴، به بعد.

مال بدهید» پدر و پسر گفتند فرمان برداریم به هر چه فرمایی اما مسامحتی به ارزانی دارد، که داند که ما را طاعت ده یک آن نباشد، بو عبدالله بازگشت و می آمد و می شد تا بر سیصد هزار دینار قرار گرفت و بدین خط بدادند، و فرمان بیرون آمد که اسبان را بحرس باید برد و خلیفت شهر هر دورا بحرس برد و باز داشت، و قوم بازگشت...»^۱

در کتاب التوسل الی الترسل بغدادی ضمن فراسین و سنشورهای
حدود اختیارات و وظایف قضات
 عدیده با بیانی سلیس و روان به حدود وظایف و اختیارات
 قضات اشاره شده است از جمله ضمن منشوری که «در حق اقصی القضاة
 سیف المله والدين خلف الملکی» صادر شده است، پس از مقدمه ای طولانی به این جملات بر می خوریم:
 «به موجب این مقدمات بعد از استخارت فضل خدای و استشارت عقل رهنمای در حضرت
 خوارزم... اقصی القضاة که بدین اوصاف حمیده متجمل است... و نزدیک ما محل پدری
 دارد و بر اکابر عالم فضیلت سروری... این عهده گران در ذمت و امانت و دیانت او
 کرده... زمام تصرف قضا به دست دهاء و امضاء او داده ایم و مال اوقافی که در اهتمام نواب و
 تصرف معتمدان او بوده است به مصعب استحقاق... متواصل و نظر شفقت او در حق طبقات ائمه
 و علما اعلی درجاتهم بتکامل و مساجد قدس و مدارس انس به وفور و فود صلحا و حضور کبار و
 علما مانوس... می فرماییم تا چون در مجلس حکم و مسند قضا بنشینند و سخن خصمان را به
 سمع تحقیق اصفا کنند فحوی آیت را که فاحکم بین الناس بالحق پیش خاطر آرد و هیچ دقیقه
 از احتیاط و استکشاف در امضاء حکومت فرو نگذارد... و می فرماییم تا در امتیناس مدارس که
 منبع علم و فتوا و مجمع ائمه هدی باشد مبالغت نماید و ابواب افادت بر مستفیدان گشاده و
 طریق عطلت بسته دارد. چه بر علما بعد از تزکیت نفس هیچ چیز واجب تر از تزکیت علم
 که نصابی تمام و ذخیره ای بزرگ است نتواند بود... و در عمارت مساجد... و در استثمار
 فواید و استکنار عواید و استمرار نتایج اوقاف و سبلات آثار کفایت و دلایل شهامت به اظهار
 رسالد و به هر موضع نایبی بارای صایب و عاملی با کفایت کابل... نصب کند، تا در عمارت و
 آبادالی و زراعت و دهقانی آن موضع منتسم باشد... و محصولات و ارتفاعات را از دست
 مستأکله و تصرف مستهلکه محفوظ و مصون گرداند...» سپس در پایان منشور به تمام اکابر و
 بزرگان خوارزم تأکید شده است که سر از اطاعت او نییند، چه... «حکم او را در قضاء
 حضرت خوارزم نافذ و سعی او را در تدریس و تولیت مواضع مذکور، مشکور و دست او را در
 تصرف این اشغال که استحقاق دارد گشاده و طریق اعتراض یرو بسته خواهد بود...»^۲ همچنین
 در این کتاب در منشور انتصاب افضل القضاة صدرالدوله، از قاضی می خواهد که هنگام
 رسیدگی بین اصحاب دعوی به عدالت داوری کند و به «شریف و دنی و فقیر و غنی» به یک
 چشم بنگرد و در هنگام صدور رأی «از تعجیلی که باطل را در صورت حق فرانماید و رأی
 درست را از مواقع اصابت دور افکند... محترز باشد...» و از همه مهمتر، از قاضی می خواهد که
 اگر حکمی به ناحق داد و بعد بر بطلان و ضعف آن پی برد، بی درنگ به تغییر آن حکم سبادرت
 نماید...» اگر او را در بعضی از قضایا سهوی که آدمیزاد از امثال آن معصوم نتواند بود در...

۱. تاریخ بیهقی، فبا، ص ۲۰۱.

۲. التوسل الی الترسل، به تصحیح بهمنیار، پیشین، ص ۴۹ به بعد.

افتد و بعد از آن که بر... لغزش قدم... خویش وقوف یابد متابعت حق پیشتر گیرد، و خویشتن را در تغییر آن حکم هیچ شین و منقصت حکم صورت نکند. فالرجوع الی الحق خیر و من التمادی فی الباطل. و می فرماییم تا در تعدیل و تزکیه شهود که بنای احکام بر قول ایشان است، احتیاط بلیغ نماید و در استبصار و انتقاد و تعرف حقیقت اعتقاد ایشان حسن کیاست را نماید و صدق فراست را کار بندد و بر قضیت سنگنب شهادت هم از کیفیت شهادت ایشان به واجبی برسد... تا محقق نگردد... غرض او از عرض شهادت احتساب آخرتست نه اکتساب اجرت... و اگر بی عاقبتی نااهل از سر جهل شهادتی بر خلاف راستی اقامت کند و استکشاف احوال او را در معرض فضیحت آرد اگر حاجت آید آن وقیعت به بارگاه ما بردارد تا به واجبی تأدیب آن متعددی لازم داریم... و می فرماییم تا اموال غایبان در مهر نایبان خویش دارد و به سردانی معتمد سپارد و تصرف ناجایز را از خرج و استیکال آن مانع آید تا حق مسلمانان مذهب (یعنی ربوده) نشود... و می فرماییم تا در حفظ ترکات... تهاون نبرزد... و نصیب اطفال و ایتمام به کمال و تمام در دست قوامی اسنا و اقوامی اعفا... ودیعت نهد... و چون آثار استقلال اطفال ظاهر شد... و قلم تکلیف برایشان جاری گشت... حق را به مستحق رسانند... و می فرماییم که بر کار گرفتن نامهای حکمی از قضات اسلام به او رسد، تحرز از مواقع شبهت و مفترض داند... سائر معایب باشد نه مظهر مثالب... و در نقل شهادت عقل و علم را امام سازد و بی موجبی قوی، بر نقض عقد سجالات و ابطال احکام حکام اقدام ننماید... اما اگر وضوح بطلان آن... عذر را مجالی نگذاشته باشد... رعایت جانب حق، تقدیم باید داشت. و می فرماییم تا در صیانت امانتی که به او سپارند از حجج، وصایا و مصالحات و قباله های اقراری و نامه های قراری مبالغی عظیم تقدیم کند و در حفظ آن ودیعت بر مقتضای شریعت مجتهد باشد... تا به وقت استدعا، صاحب حق با او باز سپارد. در این منشور همچنین تأکید شده است که برای حسن جریان امور، کارکنان و کارسندان با فضیلت و تقوی انتخاب کند تا... مضرتی به هیچ بیچاره نرسد... و کاتبی متدین و متورع... که شرایط تحریر قبالات را عارف باشد و بر رسوم تحریر مقالات و در معرفت اسالیب کتابت ماهر و بر اصدار سجالات و وثایق قادر... و کلای ستوده مخیر و از علوم دینی باخبر که بر اسرار دعاوی و بینات مطلع باشند... تا بدین ترتیبها ابهت مجلس قضا که اهم اشغال دینی است رونق هر روز زیادت گردد. و می فرماییم... از حال قضات و حکام جملگی ممالک که نواب و گماشتگان او باشند و حکم او در تقریر و تغییر منصب ایشان نفاذ دارد... هر که را به وفور علم و ظهور دیانت اهلیت تقلد این عمل و استحقاق... این منصب ببندد، این کار دینی بر وی مقرر دارد... آن که در علم قاصر و در عمل مقصر باشد و بیم آن بود که در تحمل این امانت طریق خیانت سپرد... عزل او از مواجب شمرد.

و می فرماییم تا در عمارت مساجد و سواضع خیر... تجمر (یعنی سعی) نماید... اوقاف... در تحت تصرف اهتمام و حصانت شفقت خویش آرد و در تولیت آن نایبانی معمار... نامزد کند. و شرفانی امین و محاسبانی جلد را که نقیر و قطمیر آن ارتفاعات درحیز معرفت و ضبط خود آرند... تا دست اطماع از تملک آن کوتاه ماند... این عهد مبارک نبشتیم و این عهده نازک در دیانت او کردیم...

در پایان منشور از عموم طبقات و ارکان مملکتی خواسته شده است که «... افضی

القضات مطلق در کل مملکت، فلان را دانند... و در تنفیذ احکام شرعی دست او و نواب او گشاد... دارند... قضات و حکام اطراف ولایت و مملکت علی در جهاتهم مخاطبند به این که خویشتن را نایب و گماشته او شناسند و حکم او را در عزل و تولیت... به واجب دانند... رخصت نیست که کسی بی اجازت او... دم استبداد و استقلال زند و متصرفان و شرکاء و وکلا و زعماء اوقاف که به دیوان قضا متعلق است، مأمورند بدانکه رجوع در مصالح خویش به مجلس او کنند...»^۱

در همین کتاب در فرمائی که به نام افضل القضاة محمد بن خلف الملکی صادر شده است، بار دیگر اصول و ظایف و تکالیف دادرسان گوشزد شده است «... می فرماییم که در سرو علایه فعل و قول خود را به زینت تقوی... متحلی دارد... و می فرماییم تا در وقت استماع دعاوی و فصل خصومات و امضاء حکومت خویشتن را از اغراض انسانی و اعراض نفسانی خالی گرداند و متابعت حکم شریعت کند نه مطاوعت هوا و طبیعت... و می فرماییم تا راه وصول ارباب دواعی و اصحاب دعاوی به مجلس خویش گشاده دارد و نقاب احتشام و حجاب استماع از پیش برگیرد و در وقت استماع کلام متحاکمین... التقات خاطر با هر دو جانب یکسان دارد...»

... و می فرماییم تا البته به خویشتن گرد حمایت و عنایت نگردد؟ و به سخن هیچ حامی... التقات ننماید... و اگر از منبع آن، او را حایلی باشد، آن حال را به مجلس ما رفع کند تا دفع فرماییم. و رونق مجلس قضا که طراوت اسلام به واسطه آن روی نماید، بیفزاید و استیفاء اموال مسلمانان و احیاء حقوق مستضعفان که به استظهار آن دست دهد نقصان لگیرد... و می فرماییم تا در تنفیذ حکومت از تعجیلی که باطل را در صورت حق فراماید... محترز باشد... و اگر در بعضی از قضایا سهوی که آذینزد را از امثال آن معصوم نتواند بود در اوقفند... متابعت حق بیشتر گیرد و خویشتن را در تغییر آن حکم هیچ شین و منقصت حکم صورت نکند... و در تعدیل و تزکیه شهود که بنای احکام بر قول ایشان است، احتیاط بلیغ نماید... و در استخلاص حقوق مسلمانان... اهمال و امهال روا ندارد... و می فرماییم تا اسوال غایبان در مهرنایبان خویش دارد و به مردمانی معتمد سپارد و تصرف نا جایز را مانع آید... در حفظ ترکات... سستی و تهاون نبرزد و نصیب اطفال و ایتام به کمال و تمام در دست قوامی از امنای... که طمع طعمه حرام و حرص کسب خطا ندارند و دیعت نهد... و چون آثار استقلال اطفال ظاهر شد... حق به مستحق برساند... و می فرماییم تا در صیانت اسالتی که به او سپارند از حجاج وصایا و مصالحات و قباله های اقراری مبالغی عظیم تقدیم کند... و می فرماییم تا در مجلس قضا... کارکنانی که انواع فضایل مستوعب باشند فرا کنند... و نایبی در هنر اصیل و در حکومت عدل بی نظیر... نصیب فرماید... و کاتبی سدیدین... که شرایط تحریر قبالات را عارف باشد و بر رسوم تحریر مقالات واقف مرتب گرداند... قال الله تعالی ولیکتب بینکم کاتب بالعدل. و وکلای ستوده بخیر و از علوم دینی باخبر... بر کار کنند... و می فرماییم تا از حال قضات و حکام جملگی مسالک... باخبر باشند... آن که در

علم قاصر و در عمل مقصر باشد... عزل او از مواجب شمرد.^۱ در کتاب التوسل الی التوسل اثر بهاء الدین محمد بن سؤید بغدادی ضمن «مشهور ولایت چند...» راجع به نحوه دادرسی و قضاوت چنین تعلیم داده شده است: «... فرمودیم تا بهر ولایت بارعام دهد... راه وصول همگان به بارگاه خویش گشاده دارد و سخن مظلومان و تظلم بیچارگان به واجبی بشنود... تا اهل طغیان از خوف تدارک او، دست عدوان کشیده دارند... و درماندگان از نعمت و راحت و رحمت او بی نصیب نمانند و در انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف و وضع و شریف و بعید و قریب... تفاوت جایز ندارد... و با خلاقیت که جمله امانت خالقند طریق مرحمت و عدلت سپرد، چه عدل و نیکوکاری شجره‌ای است که ثمره آن تمتع و برخوردارى باشد...»
و در سطور بعد از لزوم کیفرگناهاران سخن می‌گوید:

(۱۲). «فرمودیم تا در سیاست اصحاب جرایم که از... لوازم جهاننداری است، قدم بر جاده بینت و تحرز نهد و به منتهای احتیاط و قصارای اندیشه برسد... و متابعت عقل و سکینه کند نه مطاوعت خشم و کینه... اما در حق جماعتی اشرار که بر هتک استار و سفک دماء احرار، دلیری نمایند ابقایی... جایز ندارد و دقیقه و لکم فی القصاص حیات فرو نگذارد...»^۲
در همین کتاب ضمن یک رشته تعالیم سیاسی، به حکمران چند در مورد سادات و ائمه و قضات و مشایخ چنین آمده است:

(۱) «سادات که ثمره شجره رسالت و در درویشی نبوتند، مؤقر و مکرم و مقتدی و معظم دارند... و ایشان را به حسن اشفاق... و اسباب معاش... که لایق منصب ایشان باشد مستغنی گرداند.

(۲). وائمه و علما را که ورثه انبیا و حفظه بیضه دین خدایند... به چشم اعزاز و احترام ملحوظ دارد... و به گفت و اشارت ایشان تبرک و تینم جوید.

(۳). و قضات و حکام را که در امضاء احکام و فصل خصومات اسراء شرع و امناء خدایند، به تحصیل حق ضعیفان دست قوی دارد و البته به نقصان رونق مجلس قضا دست ندهد... تا حقوق مستضعفان مستهلک نشود و اسوال بیچارگان منتهوب نگردد...

(۴). و اهل صلاح و متصوفه را که او تاد زمین و سالکان طریقت حقتند، از صدقات... محفلوظ گرداند چنان که... فارغ به دعاء دولت قاهره ثبتها الله مشغول باشند.

(۵). وجوه مشایخ و رعایا را که ودایع آفریدگار و ماده اسداد روزگارند و نظام پادشاهی به نظام ایشان منوط است و رضای الهی به فراغ بال ایشان مربوط، در حجر شفقت و جوار رحمت خویش دارد... چنان که طریق ظلم و عدوان به کلی سدود مانند...»^۳

بطور کلی در هر یک از فرامین عهد سلجوقی به قسمتی از وظایف و تکالیف داوران اشاره شده است، در فرامین عهد سنجری و سایر ادوار از متصدیان اسرقضا و بخصوص از قاضی القضاة هر استان می‌خواستند که علاوه بر حسن جریان امور قضایی به امور و مسایل

۱. التوسل الی التوسل، پیشین، ص ۶۱-۷۱.

۲. همان، ص ۱۹ به بعد.

۳. همان، ص ۱۹ به بعد.

دیگری نظیر خطابت و امامت و احتساب و شیخ الاسلامی و وضع منابر و مساجد و مدارس و مخالقات و تولیت اوقاف و حفظ اموال غایبان و ایتم نظارت دقیق نماید و در تعدیل و تزکیه شهود که رأی قضاة بر حسب صدق و کذب اظهارات آنان دگرگون می شد دقت بسیار نمایند و هنگام دادرسی بین قرا و اغنیا و ستمگران و ستمکشان فرقی و امتیازی نگذارند و از صدور حکم عادلانه غفلت نورزند.

فرمان تنویض شغل قضای بلخ از طرف سلطان سنجر به قاضی حمیدالدین محمودی بلخی: «مناظم احوال ملک و دولت از نتایج ترتیب مصالح امور دین و شریعت است... چون به سمع ما رسید که دیوان قضا به بلخ، از مستحقین مستعد انتصاب... خالی مانده است... رأی چنان دید که قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیرالدین... ابوبکر محمد بن عمر بن علی المحمودی ادام اله تأیید می کنی آن شغل بزرگ باشد و مکان اسلاف به وی معمور و حق سوروبت در نصاب استحقاق منجز گردد. بعد از استخارت، از خدای عزوجل قضای بلخ و مضافات آن به اهتمام قاضی القضاة حمید ادام اله تمکینه مفوض گردانیدیم و او را متحمل آن امالت کردیم و می فرماییم تا به اهتزاز تمام سلابس آن کار گردد و به رغبتی صادق آن مهم دینی را اعتنائی کند و آثار سلف صالح در تمشیت آن زنده گرداند... و در مجالس قضا مساوات میان خصمان لفظاً و عبارتاً و اشارتاً از لوازم داند و در تعدیل و تزکیه شهود مبالغت نماید و حفظ اموال ایتم از دست ستماکل واجب و متعین داند و صیانت آن تا به وقت ایناس رشد مفترض شناسد... کافه اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات ادام اله عزم قاضی خویش به فرمان ظهیرالدین را دانند و در مهمات شرعی رجوع بدو کنند و بر توقیر و احترام مجلس قضا متوفر باشند و از جاده احکام شرعیات عدول نکنند. و از حضور به وقت استحضار، تمرد نمایند... و هر چه متضمن مزید اعزاز و اجلال قضا باشد تقدیم کنند... و ادارات که به اسم اوست و آنچه از تحویل پدر بدو رسیده است بر وی مقرر دالند و مجری و مضمی دارند و گماشتگان فرمان دیوان ما را به انقیاد تلقی کنند. و در تحری رضای ظهیرالدین به مجلس ما تقرب جویند و آن را به ارتضا مقرون شناسند، انشاء الله تعالی کتب بالامر اعلاه الله و المثال نفذه الله... فی سلخ جمادی الاول سنه سبع و اربعین و خمسمایه (۵۴۷)

از این فرمان چنین برمی آید که شغل قضای بلخ از پدران و اسلاف به قاضی حمیدالدین محمودی رسیده بود و پدرش نیز متصدی این شغل بوده است. دیگر آن که لقب این قاضی جدید هم «حمیدالدین» بوده و هم ظهیرالدین...^۱

در یکی از نامه های رشیدالدین و طواط^۲ ضمن مشور قضا خوارزم چنین آمده است: «اقضی القضاة فلان... از خاندان زهد و تقوی است... و آثار و اخبار رسول نصب، خاطر دارد و اجماع صحابه و بذاکرات علما و مشاورات صالحا را در همه احوال نافع و مفید شناسد و درهای مدعیان و خصوم گشاده گرداند. و در خصومات و رائدن قضایا و حکومت و قار و تانی کار بندد و شرایط احتیاط و استقصاء بجای آورده بسوی قوی و ضعیف

۱. مجموعه منشآت لنینگراد، به نقل از مجله یادگار، سال اول، شماره ۸، ص ۲۵ به بعد.

۲. اسناد و نامه های تاریخی، به اهتمام مؤبد ثابتی، ص ۱۴۱.

و مؤسرو معسر یکسان نکرد و راه مغز طاعن و غایب بر او بسته باشد... و دین را که علق مظنه عقلاست، به دنیای خسیس نفروشد... و نایبان سدید امین گمارد، و از حال هر یک سرآورد و جهراً برسد. و چون اختیار اقتد نیابت را اختیار کند، و در حال عدول و اهل تزکیب نیکو نکرد و نواب را بگوید تا در شنیدن شهادت احتیاط نمایند.

... در حفظ ترکات و اسواال ایتام سجد و مجتهد باشد و مساهلت و محابا در این معنی خصوصاً و دیگر معانی عموماً یکسو نهد و نگذارد که هیچ کس بی حجت، حق ایتام ببرد یا به ظلم مال ایشان بخورد... و مناکحات را... در مهر و اجور مستقصی باشد تا بوجه اجحاف و اسراف نرود و در ترکات وصایا و جمله احکام و قضایا که تعلق بدان دارد چنان رود که موجب شرع و مقتضای دین است.

و آنچه باشد به مصاب استحقاق رساند و از میل و قاعده گردانیدن و مدهانت و جنوح نمودن پرهیزد و حقیقت داند که هیچ چیز از حرکات و سکنتات و افعال و احوال او بر علم خدای پوشیده نیست... سیبل جملگی خدم و حشم و گماشتگان و رؤسا و عمال و منظوران و کافه رعایای ولات خوارزم آن است که بر توقیر و احتشام و تمکین و احترام فلان ادا ماله تأیید توفیر نمایند، و از حکم و قضایای ایشان عدول نپسندند و نواب او را هر کجا باشند تمکین دهند...»^۱

فرمان انتصاب قاضی القضاة گیلان

« چون حسب الامر حکام مطاعه... افضی القضاة و تقدیس شرعیات... گیلان بیه پیش... و دیلمان، و حز کام و حسنکیاده و توابع... به شریعت... مرجوع بوده بعد فوته امور مسطوره به دستوری که به مرحمت پناه مرجوع بود حسب الاستدعا شریعت پناه... حاجی ابوطالب برادر زاده مرحوم مشارالیه به او مفوض شده... لهذا سادات عظام و نقباء کرام و ارباب... و جمهور سکنه و عموم متوطنه بلاد طیبه لاهیجان و توابع و حز کام و دیلمان... و شریعت پناه... را افضی القضاة گیلان... دانسته و امر مشروعه او را مطیع و منقاد بوده در امور مسطوره... قبالات و اسناد و نوشتجات را به مهر و سرجل و خط شریعت پناه موسی الیه معتبر دانند و اعزاز و احترام و توقیر و اکرام او بجا آورند، حدود و وظیفه شریعت پناه موسی الیه آن که به لوازم امور مسطوره در کسب و سجالات و ارتفاع و عقود و مناکحات و تقسیم سواریت و ترکات و قطع و وصل مرافعات و مشاجرات و اجرای منع در ناسروعات و ضبط اسواال... و سفها و مجانین... و منع مسکرات و کسر آلات لهو و لعب قیام و اقدام نموده و دقیقه ای فوت و فرو گذاشت... و طلاق در حضور علماء و عدول مؤمنین در مسجد جامع آنجا منعقد کرده... و قضات جزو ولایت مسطوره و توابع آن به عزل افادت پناه مزبوره معزول و به نصب او منصوب... و چون تقیح معاملات شرعیه و مرافعات مالیه به موسی الیه مرجوع و متعلق است، احدی در امر مزبوره مدخل نساخته، مخصوص او دانسته و در باب نظم و نسق و رواج و رونق... سماعی جمیله به منصبه ظهور... و حکام و وزراء و کلانتران و تیولداران مجال مزبور تمشیت و تقویت مشارالیه بجا آورده و همه ساله درین باب خطاب و مثال مجدد طلب نکنند. ذیحجه الحرام، سنه ۱۰۴۸ هـ.»^۲

۱. نامه های رشیدالدین وطواط، به اهتمام دکتر تومبرکانی به اهتمام، ص ۷۴ به بعد.

۲. اسناد نامه های تاریخی، بهین، ص ۴۶ و بزرگ ۱۵۰ سند تاریخی از جلالیریان تا پهلوی، به اهتمام سرهنک قائم مقامی.